

آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی، فقیه جامع و حاضر در پیاده‌روی اربعین

عبدالرحیم اباذری

چکیده

آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی، فرزند فرهیخته حضرت امام خمینی، یکی از چهره‌های علمی و برجسته حوزه علمیه قم و نجف است که شخصیتی چند بُعدی دارد و گاهی دارای ویژگی‌های متضاد است و این برجستگی‌ها او را در جایگاهی بس ارزشمند و منحصر به فردی قرار داده و در میان هم‌کسوتان و هم‌درسان خویش ممتاز کرده است. او در کنار درس و بحث علمی، در نهضت اسلامی ایران به رهبری والد خویش حضوری متعهدانه داشت و گاهی در اوضاع دشوار، جای خالی پدر را پر می‌کرد و حقیقتاً - مطابق فرمایش حضرت امام - امید آینده اسلام بود و رحلتش از الطاف خفیه الهی که انقلاب را در مرحله‌ای سرنوشت‌ساز قرار داد و به پیروزی رسانید. در این مقاله علاوه بر شخصیت علمی و اخلاقی، به پیاده‌روی مستمر ایشان در ایام زیارتی امام حسین علیه السلام پرداخت شده است.

کلیدواژه‌ها: حاج آقا مصطفی خمینی، فقیه جامع، پیاده‌روی کربلا.

تولد و ایام جوانی

آقامصطفی خمینی، فرزند حاج آقا روح‌الله خمینی، در سال ۱۳۰۹ شمسی در شهر قم دیده به جهان گشود. او ایام کودکی و نوجوانی را در دامن خانواده‌ای روحانی سپری کرد؛ خانواده‌ای که در تمام ابعاد زندگی از هر گونه افراط و تفریط دوری می‌جستند و همواره در صراط مستقیم حرکت می‌کردند و بر فرزندان سخت‌گیری نمی‌کردند. (قادری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۵۹). مصطفی در دوران کودکی بسیار کم‌حرف بود و ظاهراً نمی‌توانست بعضی لغات و کلمات را درست و کامل ادا کند؛ چنان‌که موجب نگرانی والدین هم شده بود. اما وقتی در شش سالگی به مکتب‌خانه رفت، هنوز یکی دو هفته نگذشته بود که او سال‌های پیشین را جبران کرد و مرتب از مادر و دیگران سؤال درسی می‌پرسید (همانجا).

او در سال ۱۳۱۶ شمسی وارد مدرسه موحدی قم شد و تا کلاس سوم دبستان خوب درس می‌خواند و به حرف مادرش نیز گوش می‌داد. اما از آن به بعد اغلب به دنبال بازی و بازی‌گوشی بود و چندان به درس و مشق دل نمی‌داد؛ چنان‌که شب‌ها خسته از بازی روزانه، اندکی نان و پنیر و چای می‌خورد و می‌خوابید. (همان، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۷۱).

او با همه بازی‌گوشی‌هایش در نهایت توانست در سال ۱۳۲۲ شمسی تصدیق ششم ابتدایی را بگیرد؛ اما به دلیل شیطنت‌های دوران نوجوانی به ادامه درس و رفتن به دبیرستان علاقه‌ای نشان نمی‌داد. از سوی دیگر به دلیل فضای حاکم آن روز، خانواده‌های متدین از فرستادن فرزندان خود به دبیرستان امتناع می‌کردند و آن را قبیح می‌دانستند. از این رو پدر توصیه کرد که مصطفی درس طلبگی را شروع کند (همانجا).

چگونگی ورود به حوزه

مصطفی در همین سال به سفارش پدر وارد حوزه شد؛ در ابتدا او تمایل چندانی به ادامه تحصیل نداشت؛ اما ناگهان تحولی در وجودش رخ داد و در مدت کوتاهی به پیشرفت‌های

چشم‌گیری دست یافت؛ به گونه‌ای که از جانب پدر اجازه یافت در درس‌های خصوصی فلسفه ایشان نیز حاضر شود. به قول یکی از دوستانش: «آقا مصطفی تلفیقی از موتور دیزلی و جت است: شروع کندی دارد و باید خیلی هندل بزنی تا روشن شود؛ اما وقتی دور می‌گیرد، از جت هم تندتر می‌رود و سرعتش مافوق صوت می‌شود». (همان، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۳۴۲).

وی در کنار درس و بحث‌های جدی، شوخی‌ها و خوش‌مشربی‌ها و به عبارت دیگر شیطنت‌های دوران جوانی را همچنان داشت. آیت‌الله شیخ‌علی عراقچی همدانی که از دوستان و هم‌درسان وی بود، در این باره می‌گوید:

حاج آقا مصطفی خیلی پر جنب و جوش بود و یک لحظه آرام نداشت. بسیار هم خوش‌مشرب و شوخ‌طبع بود. گاهی شوخی‌های خیلی خوشمزه‌ای داشت و سر به سر بعضی افراد می‌گذاشت؛ البته با رعایت کامل موازین شرعی که به حد افراط و اذیت و آزار نمی‌رسید. ظاهراً در همان ایام نوجوانی آقا مصطفی، به حضرت امام گفته بودند که این آقا مصطفای شما خیلی شیطنت می‌کند. امام فرموده بود: «هنوز به خودم نرسیده است... ایامی که هنوز آقا مصطفی عمامه نگذاشته بود، یک پالتوی بلندی می‌پوشید و حدود شانزده و هفده سالش بود [که] حضرت امام دستش را می‌گرفت و با هم در نماز ظهر و عصر آقای زنجانی در مدرسه فیضیه شرکت می‌کردند. امام صف اول می‌ایستاد و معمولاً آقا مصطفی در صف‌های عقب و آخر بود. وسط نماز قصد فرادا می‌کرد و زود تمام می‌کرد. آقا مصطفی حوصله این کارها را نداشت. می‌رفت مدرسه فیضیه و دارالشفای زیر رو می‌کرد. همان شیطنت‌ها و بازی‌گوشی‌ها را انجام می‌داد و امور درسی و بحثی را نیز دنبال می‌کرد. وقتی هم که نماز آقای زنجانی تمام می‌شد و حضرت امام می‌خواستند به منزل برگردند، می‌دیدند مصطفی نیست. صدا می‌کردند: «مصطفی، مصطفی» ناگهان آقا مصطفی از حیاط مدرسه دارالشفای پیدایش می‌شد و می‌آمد. سپس حضرت امام مانند یک دوست، دست مصطفی را می‌گرفت و با هم به منزل بازمی‌گشتند... مرحوم حاج آقا مصطفی از نظر

هوش، استعداد واقعاً فوق‌العاده بود. گاهی می‌گفت: «پدرم به من می‌گوید: هر چقدر بازی می‌خوای، تفریح و شادی بکن، ولی درس و بحث را هم خوب بخوان». خودش به من می‌گفت: «من از غروب چهارشنبه تا صبح شنبه، طلبه نیستم»؛ یعنی اصلاً کتاب باز نمی‌کنم (عراقچی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳).

آقامصطفی بعد از معمم شدن نیز از بازی‌گوشی‌ها و کنجکاوی‌هایش دست بردار نبود. روزی مادرش به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف می‌شود که ناگهان متوجه می‌شود پسرش، مصطفی، روی سقف گلدسته حرم نشسته و از آنجا به ساختمان‌های اطراف نگاه می‌کند. او همان شب ماجرا را با حاج آقا روح‌الله در میان می‌گذارد. پدر بدون اینکه برخورد منفی و سلبی کند، فقط لبخندی می‌زند و شاید این را بر کنجکاوی فرزندش حمل می‌کند. اما والده‌اش بعداً به صورت خصوصی به وی متذکر می‌شود که دیگر بزرگ و معمم شده و نباید چنین رفتاری از او سر بزند (قادری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۳۸۷). او بعدها چگونگی بالا رفتن به روی گلدسته حرم را برای دوستان طلبه‌اش تعریف می‌کرد و موجب تعجب آنان می‌شد (کمیته علمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۴۹؛ رحیمیان، ۱۳۸۲، ص ۱۱۱).

مصطفی به خاطر همین روحیه کنجکاوی به همراه دوستان طلبه، گاهی به روستاهای اطراف قم و شهرهایی مانند کاشان، محلات، اصفهان، شیراز، مشهد، تهران، تبریز، اردبیل، خلخال، ارومیه و... می‌رفت و از مناطق و آثار اسلامی و باستانی آنها دیدن می‌کرد؛ چنان که در سال ۱۳۳۱ شمسی که به همراه والدینش به شهر همدان رفته بود و روزی هم در باغ پدر آیت‌الله عراقچی میهمان بودند، به گفته ایشان:

«آقا مصطفی اصلاً آرام و قرار نداشت، خیلی کنجکاو و پرتحرک بود. لحظه‌ای می‌آمد می‌نشست، بعد بلند می‌شد و می‌رفت تا همه جای آن اطراف و حوالی را ببیند. چند روزی که در همدان بود، تمام باغ و باغات و در و دیوارهای شهر همدان را و جب می‌کرد» (عراقچی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۳).

بعد از گذشت مدتی از تبعید امام به ترکیه، وقتی آقامصطفی هم دستگیر شد و به ایشان

ملحق گردید، در بدو ورود به اتاق پدر، وی متوجه شد که امام در مدتی که آنجا بوده، حتی پرده اتاقش را کنار نزده است تا بیرون را ببیند. آقامصطفی فوری پرده‌ها را کنار می‌زند. ایشان در آنجا هم مرتب بیرون می‌رفت و از همه جای منطقه بورسها دیدن می‌کرد (رسولی محلاتی، ۱۳۸۳، ص ۷۳).

او در بازی‌ها و ورزش‌های گوناگون همراه دوستان نیز حضور داشت و هرگز کم نمی‌آورد؛ از جمله در شنا مهارت ویژه داشت. یک سالی در مسابقات شنا در سطح شهر قم شرکت کرد و رتبه اول آورد. در نجف هم وقتی با دوستان کنار شط کوفه می‌رفت، در شط شنا می‌کرد و چقدر زیبا و با حرکات ظریف و آرام روی آب می‌ایستاد و با ما صحبت می‌کرد (کمیته علمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۴۹؛ مهدوی کنی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۰).

با همه اینها، وقتی آقامصطفی وارد مسائل علمی و حوزوی می‌شد یا رخدادهای سیاسی و اجتماعی پیش می‌آمد، بسیار جدی در صحنه حاضر بود و از پس همه نیز به خوبی برمی‌آمد؛ به طوری که آدم گاهی باورش نمی‌شد که این همان آقامصطفی است (عراقچی، ۱۳۸۹، ص ۲۶۳).

اساتید و مقام علمی

با توجه به استعداد سرشاری که آقامصطفی داشت، توانست در مدت پنج یا شش سال، سطوح متوسط و عالی حوزه را در محضر حضرات آیات: شیخ مرتضی حائری، عبدالجواد اصفهانی، مجاهد تبریزی، سلطانی طباطبایی و شهید صدوقی به اتمام برساند و به درس خارج فقه و اصول آیات عظام: سیدمحمد حجت، بروجردی، محقق داماد، سیدکاظم شریعتمداری و والد معظم راه یابد و همچنین فلسفه و عرفان را از محضر حضرات آیات: فکور یزدی، علامه طباطبایی، رفیعی قزوینی و والد معظم، استفاده کند و قبل از سی سالگی جامع منقول و معقول شود و به مراتب اجتهاد نایل گردد (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۷۷۴؛ کمیته علمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۰۷).

آقامصطفی از مرحوم آیت‌الله بروجردی به صورت تلویحی و شفاهی اجازه اجتهاد گرفته بود. اما حاج آقا روح‌الله که به طور کلی در اجازه دادن سختگیر بود، در مورد فرزندش نیز

بیشتر این سخت‌گیری را اعمال می‌کرد. روزی او مسئله‌ای را از پدر می‌پرسد. حاج آقا روح‌الله در جواب می‌گوید: «مگر خودت مجتهد نیستی؟ چرا از من می‌پرسی؟» در این هنگام که مادر مصطفی ناظر بر صحنه بود، خطاب به ایشان می‌گوید: «اگر مصطفی مجتهد است، پس چرا اجازه اجتهاد به او نمی‌دهید؟» پدر می‌فرماید: «اگر اجازه را برای این می‌خواهد که فردا ادعای مرجعیت کند، که این کار را خودم هم نخواهم کرد». در این هنگام خانم می‌پرسد: «پس شما مصطفی را مجتهد می‌دانید؟» ایشان در جواب می‌فرماید: «او خیلی وقت است که قدرت استنباط احکام را دارد. اما به احترام آیت‌الله بروجردی، هرگز چیزی برایش نخواهم نوشت» (قادری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۵۲۵).

او در سال ۱۳۴۵ شمسی که همراه والد از ترکیه به عراق تبعید، و در حوزه نجف مستقر شد، در آنجا ضمن تدریس سطوح عالی و خارج، و تعلیم و تربیت شاگردان فاضل، در درس خارج آیات عظام: سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی، سید محمود شاهرودی، شیخ حسین حلی، میرزا باقر زنجانی و میرزا حسن بجنوردی حضور جدی و تحقیقی پیدا کرد. محل درس وی، مسجد شیخ انصاری بود که پدرش هم در آنجا تدریس داشت (کمیتة علمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۳۶). به تعبیر مرحوم آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی: «او در تدریس مثل عقاب اوج می‌گرفت و پرواز می‌کرد و از پدرش هم اوجش بیشتر بود» (همان، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۶۶).
درباره این بعد از شخصیت حاج آقا مصطفی به چند نکته‌ای می‌توان به شرح زیر اشاره کرد:

۱. وی از همان اوائل حضور در مباحث علمی و حوزوی نوعی جسارت علمی و نبوغ ستودنی از خود بروز داد و ضمن احترام به بزرگان و استوانه‌های حوزه، هرگز تحت تأثیر افکار و اندیشه‌ها و مبانی آنان قرار نگرفت و از روح استقلال اجتهادی خویش همواره حراست کرد. حتی مطالب علمی بزرگانی مانند شیخ مرتضی انصاری، میرزای نایینی، آقاضیا عراقی و آخوند خراسانی را به راحتی نقد می‌کرد. جالب توجه اینکه مبانی والد معظم را هم در رشته‌های گوناگون مورد نقد جدی قرار می‌داد (همان، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۰۲ و ۱۰۹).

۲. آقامصطفی، بر خلاف اغلب آفازاده‌های دیگر، به درس و بحث والد معظم بسنده نمی‌کرد؛ بلکه در درس‌های سایر مراجع و بزرگان، چه در قم و چه در نجف، حضور می‌یافت؛ آن هم نه حضور تشریفاتی و تعارفی؛ بلکه حضور بسیار جدی و به انگیزه به دست آوردن مطلب و نکته جدید. او مطالب این استادان را مورد نقد قرار می‌داد. کتاب دروس الاعلام و نقدها که حاوی مجموعه نقدهای ایشان به مطالب اصولی و فقهی مراجع نجف است، بهترین شاهد بر این مدعاست.

انگیزه وی در این وادی به قدری قوی بود که بعضی مسائل و مشکلات ریز و درشت و مقطعی هرگز نمی‌توانست مانع از حضور وی در درس بزرگان نجف و قم شود؛ از جمله با اینکه اغلب نزدیکان و اطرافیان بیت مرحوم آیت‌الله خویی نظر مثبتی به پدر ایشان نداشتند و بعضی‌ها به شدت با ایشان مخالف بودند، اما حاج آقا مصطفی بی‌اعتنا به این امور و فقط برای کسب علم و دانش در درس آن مرجع بزرگ حاضر می‌شد (یادنامه، ۱۳۷۶، ص ۲۹۸)؛ همچنان که به گفته بعضی از بزرگان، در قم به درس آقای شریعتمداری می‌رفت و حتی در نماز جماعت ایشان مرتب حاضر می‌شد.

مرحوم آیت‌الله العظمی سید محمود شاهرودی از مراجع مورد احترام و از معمرین نجف به شمار می‌آمد و بیش از صد سال عمر داشت. شاگردانش نیز در سن هشتاد و نود سالگی بودند. آن مرحوم بیان‌کننده داشت و اغلب شاگردان تازه‌وارد نمی‌توانستند از محضر علمی ایشان بهره‌مند شوند و درس ایشان در این اواخر حالت تشریفاتی و تبرکی به خود گرفته بود. اما حاج آقا مصطفی مصمم بود مدتی در درس ایشان هم به طور جدی حضور داشته باشد. وقتی بعضی دوستان از علت آن پرسیده بودند، در جواب گفته بود: «گاهی در لابه‌لای سرفه‌های آقای شاهرودی یک نکته دقیق و ظریف، نو و جالبی پیدا می‌شود که برای من بسیار مفید است» (همان، ۱۳۷۶، ص ۳۰۰).

۳. آقامصطفی از نظر نقد مبانی استاد، میان پدر و غیر پدر فرقی نمی‌گذاشت. او در درس مراجع و اساتید حاضر می‌شد و مبانی آن بزرگان را در درس والد خود و در مقابل مبانی ایشان

مطرح می‌کرد و از آنها دفاع می‌نمود و بر مبانی پدر اشکال و ایراد وارد می‌کرد (قادری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۶۹). این موضوع از پدیده‌های نادر حوزوی است که شاید بی‌نظیر یا حداقل کم‌نظیر باشد. او در درس پدرش بسیار جدی‌تر از آن بود که بتوان به این راحتی وی را قانع ساخت. آیت‌الله عراقچی در این باره می‌گوید:

یکی از مستشکلین رسمی درس امام، مرحوم حاج آقا مصطفی بود. پدر و پسر خیلی بلند با هم جر و بحث می‌کردند. گاهی حضرت امام او را به توپ و تشر می‌بستند. حاج آقا مصطفی چون پسرشان بود، گاهی رعایت حال آقا را نمی‌کرد. ایشان مرد ملایی بود؛ جزو نخبگان از شاگردان امام بود؛ صاحب نظر بود. آن وقت حضرت امام بیشتر به آقا مصطفی می‌توپیدند. بعضی اوقات چندین بار اشکال و جواب‌ها رد و بدل می‌شد [و] در نهایت آقا با یک حالت تندی طلبگی که خیلی هم شیرین و ملیح بود، می‌گفتند: «اِیَّاهُ چه خبره؟ بس است دیگه!» (عراقچی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۵).

۴. حاج آقا مصطفی با مکتب‌ها و مشرب‌های حوزه‌های نجف، سامرا، قم و اصفهان آشنایی کامل داشت و می‌توان گفت که به همه آنها اشراف لازم را هم داشت؛ چون ایشان در درس آیت‌الله بروجردی شرکت می‌کرد و همچنین از طریق آیت‌الله شیخ مرتضی حائری با مشرب مؤسس حوزه، مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری بیگانه نبود. هر دوی این بزرگواران (آیات عظام بروجردی و مؤسس) از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی در سامرا بودند و مشرب سامرای داشتند؛ چنان که قبل آن، آقای بروجردی در حوزه اصفهان هم مدتی محضر بزرگان آن حوزه را درک کرده بودند و مشرب حوزه اصفهان را هم به همراه داشتند. از سوی دیگر حاج آقا مصطفی به دلیل حضور در درس مراجع نجف با مکتب اساتین این حوزه، مانند میرزای نایینی، آقاضیاء عراقی، کمپانی اصفهانی و آخوند خراسانی هم آشنا شده بود؛ زیرا مراجع آن زمان همه از شاگردان این بزرگان به شمار می‌آمدند. قبل از همه آنها مشرب حوزه قم را هم در آستین خود داشت و از پدر بهره برده بود (کمیته علمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۶۷).

همین اشراف و توانایی، سبب شد که آقامصطفی گاهی در جلسات درسی و گعده‌هایی که در بیوت آقایان در نجف مرسوم بود، همه این مشرب‌ها را با نقد جدی به چالش می‌کشید؛ چنان که بسیاری از بزرگان از نقدهای او بهره‌های فراوان می‌بردند. حتی مرحوم آیت‌الله آقامیرزا حسن بجنوردی، صاحب القواعد الفقہیہ به این حقیقت تصریح کرده بود که «من از ایشان استفاده می‌کنم» (همان، ج ۲، ص ۱۲۳).

ارتباط با افراد متفاوت

در جامع‌الاطراف بودن حاج آقامصطفی، همین بس که وی علاوه بر داشتن اساتید با مشرب‌ها و گرایش‌های متفاوت در درس و بحث‌های حوزوی، در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیز با افراد و اشخاص گوناگون و دارای افکار و اندیشه‌های متفاوت و گاهی متضاد، ارتباط نزدیک و ناگسستنی داشت و از ظرفیت‌های علمی، سیاسی و اجتماعی هر کدام از آنان به نفع اسلام و انقلاب بهره می‌برد.

نگارنده بارها از حضرت آیت‌الله شیخ محمد ابراهیم جناتی شنیده است که نقل می‌کرد: ایامی که آیت‌الله خمینی در نجف حضور داشتند، بعضی از علمای ایران گاهی به ایشان نامه‌ای می‌نوشتند و استفتائاتی مطرح می‌کردند. اما در میان راه، ساواک این نامه‌ها را پاره، یا توقیف و بایگانی می‌کرد و مانع از رسیدن آنها به مقصد می‌شد. یک روز حاج آقا مصطفی به من پیشنهاد کرد که اگر قبول کنم، به دوستانشان در ایران سفارش کنند که نامه‌ها و استفتائات به نام من پست، و به نجف ارسال شود؛ چون من انقلابی نبودم و ساواک آن حساسیت را به من نداشت. با موافقت من، این کارها مدت‌ها ادامه داشت و نامه‌ها به آدرس منزل بنده می‌آمد و من جواب استفتائات را از ایشان می‌گرفتم و به آدرس صاحبان نامه‌ها می‌فرستادم.

حاج آقا مصطفی از سویی با شخصیت‌های بارز اخلاقی، مانند مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی، یا شخصیت‌های عرفانی، مانند شیخ عباس قوچانی، کشمیری و هرنندی مانوس بود (همان، ج ۱)

ص ۲۴۳). از طرف دیگر با اشخاصی همچون سید جلال آشتیانی، شیخ علی تهرانی که در ردیف فلاسفه و حکما بودند، مرادوه علمی داشت. در کنار آن با فضلالی انقلابی مثل حجج اسلام سید محمود دعایی، سید حمید روحانی و... هم در ارتباط بود. حتی با افراد زیادی هم که اصلاً آیت الله خمینی را قبول نداشتند و به قولی ضد انقلاب بودند نیز مرتبط می شد و از ظرفیت همه آنها برای تکمیل شخصیت علمی خود و تحکیم روابط اجتماعی و سیاسی پدر استفاده می کرد؛ مانند شیخ نصرالله خلخالی که به شخص امام علاقه داشت، ولی به انقلاب هیچ اعتقادی نداشت، یا مانند سید محمد رضا اشکوری و سید علی خلخالی و... که گرایش خاصی نداشتند، اما همیشه با وی مانوس بودند (خاتم یزدی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۶-۱۴۷؛ سمای، ۱۳۸۴، ص ۱۱۵).

مرحوم آیت الله شیخ صادق خلخالی و آیت الله شیخ محمد صادقی تهرانی از جمله فضایی بودند که حاج آقا مصطفی با آنها مرادوه علمی داشت؛ همان طوری که افرادی مثل سید صادق طباطبایی، جلال الدین فارسی، علی جنتی، شهید محمد منتظری، صادق قطب زاده، داریوش فروهر و... با وی مرتبط بودند و مسائل انجمن های اسلامی دانشجویان خارج از کشور از طریق آنان پیگیری می شد. به طور کلی او هم با آدم های گوشه نشین و گمنام و عارف مسلک رفیق بود و هم با آدم های اجتماعی، سیاسی، انقلابی و اهل گعده، نشست و برخاست داشت (کمیته علمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۰ و ج ۲، ص ۱۲۸؛ دعایی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۴). او با سران عشایر و اقوام عرب در نجف ارتباط صمیمی داشت، در مراسم دینی و مذهبی و به خصوص مراسم شب های ماه رمضان آنان حاضر می شد و تا سحر آنها را همراهی می کرد و با خواندن اشعار عربی با مضمون عالی، مجلس آنان را گرمی می بخشید؛ چون معروف است که عرب ها به اشعار با ادبیات قوی علاقمند هستند (خاتم یزدی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۲).

علاوه بر اینها، آثار علمی و یادداشت های تحقیقی این عالم پرتلاش نیز از جامع الاطراف و الاضداد بودن ایشان حکایت دارد: کتاب البیع در سه جلد، مکاسب المحرمه در دو جلد، مبحث اجازة، مستند تحریر الوسيلة، تعلیقه ای بر عروه الوثقی، تحقیقی در باب نکاح، حواشی بر وسیلة النجاة سید ابوالحسن اصفهانی که همه اینها در فقه استدلالی در دوره های متعدد

تحقیق و تالیف شده است، از طرفی کتاب الاصول، تقریرات فی الاصول که شامل مباحث اصول فقه است، همچنین تفسیر القرآن الکریم در چهار جلد که به گفته خود به سبک و روش آلوسی نگاشته و البته ناتمام است، از سوی دیگر حواشی و تعلیقات ایشان بر کتاب‌های اسفار، شرح هدایه و مبدا و معاد ملاصدرا و در کنار آن تطبیق علم هیئت جدید بر هیئت نجوم اسلامی، تحقیق در علم رجال و تراجم و شرح حال ائمه معصومین علیهم‌السلام که مجموع اینها به چهل عنوان می‌رسد.

ارتباط عمیق با توده مردم

در میان علما و فقهای شیعه کم و بیش افرادی بودند و هستند که ارتباط مردمی چندانی نداشتند و ندارند و شبانه روز به درس و بحث و تحقیق مشغول‌اند، یعنی به همان اندازه که به فعالیت‌های علمی و تحقیقی خود افزوده‌اند، فاصله‌شان از مردم بیشتر شده است و البته بسیاری هم بودند که با همه اشتغالات علمی، ارتباطشان با مردم قطع نشده است. مرحوم حاج آقا مصطفی اگر چه از گروه دوم بود، اما جنس، عمق و شعاع ارتباط وی با مردم به گونه‌ای، کم نظیر و گاهی بی نظیر و شگفت‌انگیز بود.

او وقتی با توده مردم مواجه می‌شد، هیچ کسی احساس نمی‌کرد که وی فرزند مرجع تقلید یا عالمی صاحب‌نظر در علوم و فنون مختلف است؛ بلکه او را از جنس خود می‌دانستند؛ زیرا حاج آقا مصطفی هنگام مواجه با مردم، آنقدر خودش را پایین می‌آورد و در سطح کوچه و بازار نشان می‌داد که آنها به راحتی می‌توانستند با وی ارتباط برقرار کنند.

مرحوم آیت‌الله سیدمحمدباقر موسوی همدانی، مترجم تفسیر المیزان در این باره می‌گوید: یک روز (در اواخر دهه سی) با مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی در مسجد جامع همدان دیدار کردم. معلوم شد ائاثیه مورد نیاز امام را که در آن وقت در اطراف همدان بود، به همدان آورده است. ایشان را به منزل بردم؛ سپس به طرف عباس‌آباد همدان حرکت کردیم. وقتی می‌خواستیم از بیراهه به بالای تپه‌های عباس‌آباد برویم، من او را به بیراهه راهنمایی کردم. آقا مصطفی پرسید: «چرا

از بیراهه برویم؟» گفتم: «در راه اصلی چند قهوه‌خانه وجود دارد و معمولاً در آنجا افراد نابابی هستند که صلاح نیست ما از آنجا عبور کنیم و با آنها مواجه شویم». آقامصطفی بدون توجه به حرف بنده از همان راه اصلی حرکت کرد و من هم همراه او بودم. وقتی به جلو یکی از قهوه‌خانه‌ها رسیدیم، ناگاه دیدم تمام جمعیت حاضر در آنجا نزد حاج آقا مصطفی آمدند و دست ایشان را بوسیدند و خیلی به ایشان احترام نمودند.

بعد با تعجب از ایشان پرسیدم: «چنین صحنه‌ای را تا به حال ندیده بودم. اینها شما را از کجا می‌شناسند؟» حاج آقا مصطفی فرمود: «ما دیروز وقتی از قم به همدان رسیدیم و به اتفاق آقای لواسانی و آقای مروارید به اینجا آمدیم، وقتی من جلوقهوه‌خانه رسیدم، جمعیتی را در آنجا دیدم که مشغول عیش و نوش هستند. با صدای بلند قهوه‌چی را صدا زدم. گفتم: فلانی! عَرَق داری؟ همه حاضران تعجب کردند که یک روحانی از عرق می‌پرسد! همه حاضران قهوه‌چی را تشویق کردند که بگو: دارم. سرانجام او جواب داد که دارم حاج آقا بفرمایید. من گفتم: پس کت را بپوش که سرما نخوری. منظورم عرق بدنش بود. با همین یک کلمه و برخورد مناسب، این آقایان به دور من جمع شده و به من لطف و محبت و احترام می‌کنند» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲، ج ۱۵، ص ۲۵۷).

بیشتر علما و روحانیون، وقتی در چنین موقعیتی قرار می‌گیرند، معمولاً موضع منفی و سلبی اتخاذ می‌کنند و زبان به نکوهش و نصیحت می‌گشایند یا بیراهه را به راه اصلی ترجیح می‌دهند و خودشان را راحت می‌کنند. اما هنر حاج آقا مصطفی این بود که در این گونه موارد، همیشه موضع ایجابی می‌گرفت و راه اصلی را مقدم می‌داشت. این گونه روش‌ها اگرچه در ظاهر عادی و سطحی و کم‌اهمیت به نظر می‌آید، برای عالم دینی و مجتهدی که تعلیم و تربیت جامعه را بر عهده دارد، بسیار سرنوشت‌ساز خواهد شد که البته این برخوردها در سیره امامان معصوم علیهم‌السلام ریشه دارد و نمونه‌های فراوانی از آنها در جای خود نقل شده است.

حضور مستمر در پیاده‌روی اربعین

در ایام زیارتی امام حسین ۷، مانند اربعین، عاشورا، نیمه رجب و شعبان و روز عرفه، که مراسم پیاده‌روی از نجف به کربلا انجام می‌گرفت، حاج آقا مصطفی از اعضای ثابت این کاروان‌ها بود. در میان این کاروان‌ها افراد پیر، جوان و میان سال بسیاری وجود داشتند و همه از مراتب علمی و آقازاده بون ایشان آگاهی داشتند، اما هیچ کس احساس نمی‌کرد که او بر دیگران برتری دارد.

در مسیّر، وقتی شب می‌شد، کاروان توقف می‌کرد و هنگام استراحت، دور هم جمع می‌شدند و سؤالات علمی درباره فقه، اصول، فلسفه، عرفان، رجال، تراجم و... از ایشان می‌پرسیدند و حاج آقا مصطفی همه را از حفظ جواب می‌داد. (فرهنگ زیارت، ویژه‌نامه اربعین، ۱۳۹۳، ش ۱۹-۲۰، ص ۱۵۹). به قول بعضی دوستانش او در این سفرها، مثل مرحوم علامه حلی، مدرسه سیار تشکیل می‌داد و در مسافرت‌ها اصلاً وقت را تلف نمی‌کرد (کمیته علمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۳۲). از آنجا که او اشعار سعدی و حافظ و مولوی را حفظ بود، در کنار برنامه‌های علمی، برا رفع خستگی، برنامه مشاعره برگزار می‌کرد، جوانان را به کشتی گرفتن و شنا کردن در شط فرات تشویق می‌کرد و به هر فردی که خوب از عهده آنها بر می‌آمد، جایزه می‌داد و بدین ترتیب همه را مجذوب خود می‌ساخت (همان، ۱۳۹۳، ص ۲۵۱).

در یکی از این پیاده‌روی‌ها، عربی که حاج آقا مصطفی را می‌شناخت، بسیار اصرار می‌کرد تا شب همه میهمان وی باشند و در منزل او استراحت کنند؛ از سویی همراهان وی، از جمله مرحوم آقای حلیمی کاشانی که مسئولیت و مدیریت کاروان را بر دوش داشت، خیلی حرص و جوش می‌خورد که باید شب حرکت کنیم و در غیر این صورت، فردا نمی‌توانیم به مراسم اربعین برسیم. اما حاج آقا مصطفی گفت:

خوب به مراسم نرسیم. مگر چه می‌شود؟ یک روز یا دو روز دیرتر و بعد از اربعین می‌رسیم. مگر چه اشکالی دارد؟ مهم این است که اگر ما امشب بمانیم و میهمان این آقا بشویم، دل یک بنده خدا را شاد کرده‌ایم (یاد نامه، ۱۳۷۶، ص ۳۰۸).

شناخت صحیح وظایف

برای یک مجتهد و فقیه جامع‌الاطرافى مثل حاج آقا مصطفی بسیار مهم است که هنگام تراحم دو موضوع واجب یا مستحب، و یا تعارض میان حقوق الله و حقوق الناس کدام یکی را باید انتخاب کند و درست هم انتخاب کند. گاهی مشاهده می‌شود که بعضی برای انجام دادن یک عمل مستحب مؤکد مثل زیارت حرم امام حسین ۷ در روز اربعین، ناخودآگاه مرتکب چند حرام می‌شوند؛ مثلاً فرد هنگام اخذ پاسپورت و ویزا مرتب دروغ می‌گوید و در میان سفر، حقوق همسفرانش را رعایت نمی‌کند، یا وقتی می‌خواهد نماز شب بخواند، مزاحم خواب دیگران می‌شود، برای اینکه به نماز اول وقت برسد، ماشینش را در جلوی پارکینگ، معازه و منزل دیگران پارک می‌کند و مانع از رفت و آمد آنها می‌شود و... در قاموس فقهی و اجتهادی حاج آقا مصطفی همه این اعمال مستحب در صورتی صحیح خواهد بود که با حقوق مردم تراحم نداشته باشد و او خود به مسئله، دقت می‌کرد.

اعتراف به خطا و درخواست پوزش

از جمله ویژگی‌های برجسته حاج آقا مصطفی که مورد غفلت قرار گرفته و تبیین نشده است، داشتن روحیه پذیرش خطای خود و اعتراف به اشتباه در صورت ارتکاب به آن است، اگر در موردی خطایی از او سر می‌زد، این جرئت و شهامت را داشت که به راحتی آن را به گردن بگیرد و ضمن عذر خواهی، در صدد جبران و تدارک آن بر آید. در این باره مرحوم آیت الله بنی‌فضل خاطره جالبی توجیهی دارد که مرور آن خالی از لطف نیست و از باب حسن ختام، تقدیم خوانندگان می‌گردد:

در ایام مرجعیت آیت الله بروجردی که من در مدرسه حجتیه کتاب معالم را تدریس می‌کردم، مرحوم حاج آقا مصطفی با مرحوم حاج شیخ صادق خلخالی و شیخ علی تهرانی می‌آمدند در یکی از سالن‌های حجتیه بحث علمی می‌کردند. گاهی بحث طلبگی اینها بسیار پر سر و صدا می‌شد و برای طلاب ساکن مدرسه

مزاحمت ایجاد می کرد. یکی از طلاب به نام شیخ جعفر تبریزی که در نزدیکی محل بحث اینها حجره داشت برای من نقل می کرد روزی به منزل امام رفتم و در زدم. خود ایشان در را باز کرد. گفتم: «آقا عرضی دارم». فرمود: «بفرمایید». داخل شدم آقا مرا به اتاق راهنمایی کرد و فرمود: «شما بفرمایید بنشینید تا من بیایم». نشستم و منتظر شدم، دو، سه دقیقه بعد دیدم حاج آقا روح الله، درحالی که سینی چای در دست دارد، وارد اتاق شد چای را با سینی جلوی من گذاشت، بعد فرمود: «چه کاری با من داشتید؟ بفرمایید». عرض کردم: «آقا آمده ام از دست آقا مصطفی به شما شکایت کنم». آقا در جواب فرمود: «چون مصطفی در خانه نیست، لطفاً شکایت تان را نگه دارید، فردا همین موقع تشریف بیاورید تا من به مصطفی هم بگویم در اینجا باشد و در پیش او شکایت خود را عنوان کنید». چایی را خوردم و اجازه خواسته، بیرون آمدم. فردا همان ساعت به منزل امام رفتم. دیدم آقا مصطفی هم حضور دارد. وقتی نشستم، حضرت امام خودش سخن را آغاز کرد و به آقا مصطفی فرمود: «این آقا دیروز آمده بود. از تو شکایت دارد. گفتم تشریف ببرد، امروز بیاید تا تو هم اینجا باشی» بعد از من خواست که شکایت خود را مطرح کنم. عرض کردم: «آقا اینها سه نفرند در مدرسه حجتیه بحث می کنند، داد و قال به راه می اندازند و مانع استراحت و مطالعه ما می شوند. نه تنها برای من، بلکه برای سایر طلاب ساکن هم مزاحمت ایجاد می کنند». امام درحالی که با دقت به حرف های من گوش می داد، وقتی سخن من تمام شد، رو به فرزندش کرد و فرمود: «مصطفی، این آقا صحیح می گوید؟» آقا مصطفی گفت: «بلی، ما آنجا بحث داریم. طبعاً هم سر و صدا بلند می شود. فرمایش ایشان درست است». بعد حضرت امام فرمود: «از فردا یا باید خیلی آرام بحث کنید یا جای بحث را به جای خلوت ببرید؛ ولی می دانم چون نمی توانید آرام بحث کنید، پس حتماً محل بحث را عوض کنید». آقا مصطفی گفت: «چشم آقا. حتماً این کار را می کنیم». از فردا دیگر مشکل حل شد و آنها به جای دیگری رفتند.

شیخ جعفر می گفت: روزگار گذشت. آیت الله بروجردی به رحمت خدا رفت، در سال ۴۱ انقلاب آغاز شد و در پی آن، امام به ترکیه و نجف تبعید گردید. چند سال بعد به طور قاچاقی به زیارت عتبات عالیات مشرف شدم. یک روز در صحن حرم امیرالمؤمنین، علی ۷ برای اولین بار با حاج آقا مصطفی رو به رو شدم. ذهنیت من این بود که او مرا نمی شناسد. یا اگر هم بشناسد، محل نمی گذارد. ولی چون مرا دید، فوری جلو آمد، سلام کرد و مرا به گرمی در آغوش گرفت و ضمن احوالپرسی گفت: «کی آمدید؟» گفتم: «فلان روز». گفت: «فردا نهار، منزل حاج آقا منتظر شما هستم. حتماً تشریف بیاورید». بسیار غافلگیر و متعجب شدم. من کجا، منزل امام کجا! از طرفی خوشحال بودم. او آدرس منزل امام را داد. از هم جدا شدیم. فردا سر وقت خودم را به منزل امام رساندم. داخل خانه شدم. دیدم به جز امام و فرزندش کسی در خانه نیست. سلام کردم ... و نشستم. آقا مصطفی خودش پذیرایی می کرد. سفره را پهن کرد. دیدم نهار آبگوشت است. مشغول صرف غذا شدیم. در این حال آقا مصطفی برگشت به امام گفت: «حاج آقا، این آقا شیخ را می شناسید؟» امام نیم نگاهی به من انداخت و فرمود: «قیافه اش آشناست. فکر می کنم یک جایی او را دیده ام، ولی فراموش کرده ام». آقا مصطفی گفت: «این همان شیخی است که ما در مدرسه حجتیه قم مزاحم او شده بودیم و او پیش شما آمده و از دست ما شکایت کرده بود. دیروز [او را] در حرم دیدم و به نهار دعوت کردم تا تشریف بیاورد اینجا و در حضور شما مرا حلال بکند. من در آن وقت ایشان را خیلی اذیت کردم». بعد رو به من کرد و دوباره از من عذرخواهی نمود. من هم که عرق در عرق شرمندگی شده بودم؛ گفتم: «آقا جان، این چه فرمایشی است که می فرمایید؟ حلال خوشتان باشد...» (بنی فضل، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳).

منابع و مأخذ

۱. بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، (۱۳۷۶). راز توفان، یادنامه آیت الله سیدمصطفی خمینی، تهران، نشر ذره، چاپ اول.
۲. بنی فضل، مرتضی (۱۳۸۶). خاطرات آیت الله شیخ مرتضی بنی فضل، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۳. جمعی از نویسندگان حوزه علمیه قم (۱۳۸۲). گلشن ابرار، قم، نشر معروف، چاپ اول.
۴. دعایی، سید محمود (۱۳۸۷). گوشه‌ای از خاطرات حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی، تهران، نشر عروج، چاپ اول. عراقچی، علی (۱۳۸۹). پرتو آفتاب، خاطرات آیت الله شیخ علی عراقچی، تهران، نشر عروج، چاپ اول.
۵. رحیمیان، محمد حسن (۱۳۸۲). حدیث رویش، خاطرات حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن رحیمیان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۶. رسولی محلاتی، سید هاشم (۱۳۸۳). خاطرات آیت الله سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۷. سمّامی، محمد (۱۳۸۴). خاطرات حجت الاسلام والمسلمین محمد سمّامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۸. فصلنامه فرهنگ زیارت، ویژه‌نامه اربعین، (۱۳۹۳). سال ۵، شماره ۱۹-۲۰، تابستان و پاییز.
۹. قادری، سید علی (۱۳۹۴). یک قرن زندگی پرماجرا، سالشمار توصیفی قدس ایران، همسر امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
۱۰. کمیته علمی کنگره شهید (۱۳۷۶). یادها و یادمان‌ها از آیت الله سید مصطفی خمینی، ۲ جلدی، تهران، نشر عروج، چاپ اول.
۱۱. گروهی از نویسندگان فرهنگ کوثر (۱۳۸۲). ستارگان حرم، قم انتشارات زائر، چاپ اول.

۱۲. مهدوی کنی، محمد رضا (۱۳۸۵). خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.

۱۳. یزدی، سیدخاتم (۱۳۸۱). خاطرات آیت‌الله سیدخاتم یزدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.